



دانشکده‌ی ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی

گروه فلسفه

پایان‌نامه

برای دریافت درجه‌ی کارشناسی ارشد در رشته‌ی فلسفه

عنوان

مسأله‌ی هستی از دیدگاه هایدگر و ارسطو

استاد راهنما

دکتر محمود نوالی

استاد مشاور

دکتر حسن فتحی

پژوهشگر

فاتح سعیدی

۱۳۸۸/۱۰/۷

تعمیرات و بازسازی  
کتابخانه مرکزی

مهر ۱۳۸۸

۱۲۸۲۹۲

۲۰۰۴ ✓

نام خانوادگی: سعیدی		نام: فاتح	
عنوان پایان‌نامه: مسأله‌ی هستی از دیدگاه هایدگر و ارسطو			
استاد راهنما: دکتر محمود نوالی			
استاد مشاور: دکتر حسن فتحی			
مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد	رشته: فلسفه	گرایش: محض	دانشگاه: دانشگاه تبریز
دانشکده: ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی	تاریخ فارغ‌التحصیلی: ۱ مهر ۱۳۸۸	تعداد صفحه: ۱۷۲	
کلید واژه‌ها: هستی، هستنده، پرسش از هستی، متافیزیک، جوهر، دازاین، اگزیستانس، هستی - در - جهان			
چکیده			
<p>مسأله‌ای که هایدگر پژوهش خود را در کتاب <i>هستی و زمان</i> با آن آغاز می‌کند بی‌شبهت با آغاز کتاب <i>گامای متافیزیک</i> نیست. ارسطو در آن‌جا می‌گوید «دانشی هست که به هستی چونان هستی و اعراض ذاتی آن، به خودی خود، نگرش دارد» (۱۰۰۳ الف ۲۳ - ۲۲). ارسطو برای هستی چهار معنی قایل است: هستی بالعرض، هستی به معنای صادق بودن، هستی بالقوه و بالفعل و هم‌چنین هستی بر حسب اشکال مقولات. ارسطو سپس می‌گوید که «پرسش هستی چیست؟»، در حقیقت این پرسش است که «جوهر چیست؟» و به این ترتیب هستی را با جوهر یکی می‌داند. هایدگر از همان آغاز این پرسش برایش مطرح بود که چه مفهومی این معناهای چندگانه را وحدت می‌بخشد و هستی چونان هستی (نه صرفاً هستنده چونان هستنده) تعیین خود را از کجا کسب می‌کند؟</p>			
<p>هایدگر کتاب <i>هستی و زمان</i> را با بحث از ضرورت به روشنی بازگفتن پرسش از هستی آغاز می‌کند. هایدگر معتقد است پرستی از هستی که فلسفه‌ی افلاطون و ارسطو را در جوش و خروش نگه داشته بود و از فرط ابهام و مستوری برای یونانیان مایه‌ی تشویش خاطر بود، در این زمانه در بداهت و خودپدایی از روز روشن‌تر فرض می‌شود و به همین دلیل است که پرسش از هستی امروز فراموش شده است. فیلسوفان به جای پرداختن به هستی، هستنده‌ها را موضوع پژوهش خود قرار داده‌اند. هایدگر با روش پدیدارشناسی و هم‌چنین با تخریب فرادش متافیزیکی تلاش می‌کند که این هستی را آشکار کند. اما برای این کار از هستنده‌ای که «دازاین» نام دارد آغاز می‌کند زیرا تنها دازاین است که از هستی خود پرسش می‌کند. از نظر هایدگر بنیاد آغازین دازاین هستی - در - جهان است که دازاین را چون اگزیستانس ظاهر می‌کند. اگزیستانس به ارتباط دازاین با هستی و نه با هستنده‌ها مربوط می‌شود، و از این رو مهبای غلبه بر متافیزیک می‌گردد. هایدگر در <i>هستی و زمان</i> تلاش می‌کند که نشان دهد هستنده‌ی دیگری وجود دارد که نه فقط هست، بلکه با خویش و با سایر هستنده‌ها نسبتی دارد.</p>			
<p>هایدگر که خود در کتاب <i>هستی و زمان</i> برای فهم هستی تقریباً به همان راه سنت متافیزیکی رفته بود، یعنی به جای این‌که پژوهش خود را از هستی آغاز کند هستنده‌ای به نام دازاین را برای فهم هستی بررسی کرده بود. وی در کتاب <i>درآمدی بر متافیزیک</i> تلاش می‌کند با نشان دادن کاربردهای مختلف کلمه‌ی هستی در گفتار روزانه و از طریق افقی معین، از هستنده‌ها دور شود و به خود هستی بپردازد؛ اما در این‌جا نیز نمی‌تواند خود هستی را بدون هیچ‌گونه دلالت و ارجاعی فهم کند. زیرا در <i>درآمدی</i> به متافیزیک نیز هستی را از طریق تعینات و حالاتی که خود هستی موجب ظهورشان می‌شود، می‌شناسد.</p>			

## سپاسگزاری

کسانی که فلسفه به ما آموخته‌اند هر احترامی از ما ببینند با ارزشی کارشان برابری نخواهد کرد.  
(ارسطو، اخلاق نیکوماخوسی، ۸، ۱، ۱۱۶۴ ب ۶ - ۴)

هنگامی که برای نخستین بار سر کلاس‌های فلسفه حاضر شدم، هنوز شگفت‌زده، در میان انبوهی از کتاب‌های خوانده و نخوانده، پروای راهی را که انتخاب کرده بودم در سر داشتم، بی‌آنکه توشه‌ای فراخور راه با خود آورده باشم. بی‌گمان اگر آموزه‌های استادان گرانقدر گروه فلسفه در دانشگاه تبریز نبود این رساله شکلی به خود نمی‌گرفت، هرچند دلیل همه‌ی کاستی‌های آن را باید در دانش اندک من جستجو کرد. در این میان، حضور در کلاس درس فلسفه‌ی اگزیزستانس دکتر نوالی تجربه‌ای بی‌نظیر برایم به ارمغان داشت. من سردرگم در میان مکتب‌های فلسفی، به یک‌باره با کسی روبرو شده بودم که به جای تاریخ فلسفه، از فلسفه سخن می‌گفت. سر کلاس در گفتار ایشان به دنبال پاسخ پرسش‌ها و دغدغه‌هایم بودم هرچند باید اذعان کنم در پایان آن‌چه یافتم دگرگونی در شیوه‌ی برخورد با مسائل بود. حضور در کلاس فلسفه‌ی افلاطون را نیز همیشه به خاطر خواهم داشت، آن‌هنگام که استاد صدرمجلس مراحل معرفت‌شناسی افلاطون را توضیح می‌داد، من بال‌های دایدالوس را برای شناخت بیشتر در اختیار خود می‌دیدم. تا کنون هرگاه که محاوره‌های افلاطون را می‌خوانم، لحن دلنشین استاد در ذهنم تداعی می‌گردد. این گفته‌ی دکتر فتاحی که «تو تاریخ فلسفه را خوب بلد نیستی!» را همیشه به یاد خواهم داشت، البته تأثیر ایشان بر من به همین تذکر ختم نخواهد گردید، من همیشه آرزو می‌کنم بارقه‌ای از دقت علمی ایشان را در کارهایم ببینم، هم‌چنین، راهنمایی‌های ایشان در پیدا کردن مسیر مطالعه برایم بسیار ارزشمند بوده است، و نباید از یاد برد که حمایت‌های بی‌دریغ ایشان از دانشجویان را، در این روزگار غریب، با هیچ معیاری نمی‌توان ارزش‌گذاری کرد.

سخن گفتن از اساتید تأثیرگذار بر زندگی بی‌معنی خواهد بود اگر نامی از دو استاد همیشگی و همه‌ی دوران‌ها یعنی پدر و مادر برده نشود. تیمار و مراقبت‌های این عزیزان موجب شد بیماری‌های فراوان کودکی اثری بر من نداشته باشد و پی‌گیری‌های با وسواس آن‌ها من را به ادامه تحصیل مشتاق‌تر می‌کرد. امیدوارم وجودشان را که مایه‌ی خیر و برکت بوده است در کنارم حس کنم، زیرا اکنون و همیشه، خود را نیازمند نگاه سرشار از مهر و نگرانی این آموزگاران زندگی می‌دانم.

در آغاز نوشتن پایان‌نامه دو تذکر از جانب استاد‌های گروه، نحوه‌ی نگرش من را به موضوع سامان دادند، از هر دو بزرگوار سپاسگزارم. نخست استاد صوفیانی که من را به سوی تفکر در پرسش‌های بنیادین راهنمایی کردند و دیگری دکتر آزادی که تمرکز بر منابع اصلی و محدود ساختن دامنه‌ی بررسی را یادآور شدند. در پایان راه نیز دکتر اصغری، هم زحمت داوری پایان‌نامه را به عهده گرفتند و هم در مورد مطالعات من در ادامه نکاتی را یادآور شدند. هم‌چنین در هنگام نگارش فصل مربوط به ارسطو پایان‌نامه‌ی دکترای خانم فاطمه فنا با عنوان «مقایسه‌ی تفسیر توماس آکویناس و ابن سینا درباره‌ی نظر ارسطو در *مابعدالطبیعه* درباره‌ی وجود و ماهیت»، من را در نحوه‌ی بررسی موضوع و ترتیب آن یاری رساند، با تشکر بسیار از ایشان، نحوه‌ی استفاده‌ی من از این پایان‌نامه محدود به انتخاب چارچوب برای فصل دوم بوده است.

وقتی که نیستی

هستی‌ام روی دستم می‌ماند

تقدیم به سمیه دوستی برای همیشه و همه جا

## فهرست

### بخش نخست: مقدمه

- ۱.۱- ملاحظات مقدماتی ..... ۲
- ۱.۲- هایدگر و «طرح پرسش از هستی» ..... ۴
- ۱.۳- هدف پژوهش حاضر ..... ۹
- ۱.۴- روش پژوهش ..... ۱۲
- ۱.۵- منابع و چگونگی استفاده از آنها ..... ۱۴
- یادداشت‌های بخش نخست ..... ۱۷

### بخش دوم: بررسی نظریات ارسطو درباره‌ی هستی

- ۲.۱- چگونه ارسطو را مطالعه کنیم؟ ..... ۲۱
- ۲.۲- تعابیر متفاوت ارسطو درباره‌ی موضوع فلسفه ..... ۲۳
- ۲.۲.۱- موضوع حکمت در پیرامون علتهای نخستین و مبادی است ..... ۲۳
- ۲.۲.۲- موضوع فلسفه، هستی چونان هستی است ..... ۲۴
- ۲.۲.۳- موضوع فلسفه جوهر است ..... ۲۵
- ۲.۲.۴- موضوع پژوهش فلسفه‌ی اولی جوهر مفارق و نامتحرک است ..... ۲۵
- ۲.۳- آیا می‌توان نظر ارسطو در باب موضوع فلسفه را واحد دانست؟ ..... ۲۶
- ۲.۴- هستی و واحد یکی هستند ..... ۲۸
- ۲.۵- معانی هستی ..... ۲۹
- ۲.۵.۱- هستی بالعرض ..... ۳۱
- ۲.۵.۲- هستی به معنای صادق بودن ..... ۳۴
- ۲.۵.۳- هستی بالقوه و بالفعل ..... ۳۵
- ۲.۵.۴- امر بالقوه: راه‌حل ارسطو برای تبیین جهان ..... ۳۸
- ۲.۵.۵- معنای هستی بر حسب اشکال مقولات ..... ۴۲
- ۲.۵.۵.۱- نظریه‌ی مقولات ..... ۴۳

- ۴۷ ..... ۲.۵.۵.۲- نحوه‌ی اطلاق هستی
- ۵۰ ..... ۲.۶- معانی جوهر و اقسام آن
- ۵۰ ..... ۲.۶.۱- آموزه‌ی جوهر بر اساس کتاب مقولات
- ۵۵ ..... ۲.۶.۲- آموزه‌ی جوهر بر اساس کتاب متافیزیک
- ۵۸ ..... ۲.۶.۲.۱- جوهر به معنی ماده
- ۶۱ ..... ۲.۶.۲.۲- جوهر به معنی چیز ملموس مرکب از ماده و صورت به عنوان کل
- ۶۲ ..... ۲.۶.۲.۳- جوهر به معنی صورت
- ۶۵ ..... ۲.۶.۲.۴- اصل فردیت
- ۶۹ ..... ۲.۶.۲.۵- جوهر به معنی کلی
- ۷۳ ..... ۲.۷- جوهر نامحسوس
- ۷۷ ..... ۲.۸- خدا به عنوان محرک نخستین
- ۸۰ ..... یادداشت‌های بخش دوم

### بخش سوم: بررسی نظریات هایدگر درباره‌ی هستی

- ۸۹ ..... ۳.۱- ضرورت پرسش از معنای هستی
- ۹۱ ..... ۳.۲- ساختار صوری پرسش از هستی
- ۹۳ ..... ۳.۲.۱- دازاین و استدلال دوری
- ۹۴ ..... ۳.۲.۲- چرا پرسش از هستی مقدم است؟
- ۱۰۰ ..... ۳.۳- ویران‌سازی تاریخ هستی‌شناسی
- ۱۰۱ ..... ۳.۴- روش پدیدارشناسی
- ۱۰۵ ..... ۳.۵- تحلیل بنیادین دازاین
- ۱۰۹ ..... ۳.۶- چگونه تحلیل دازاین از انسان‌شناسی، روان‌شناسی و زیست‌شناسی متمایز می‌گردد ..
- ۱۱۱ ..... ۳.۷- هستی - در - جهان
- ۱۱۴ ..... ۳.۷.۱- جهانیت جهان
- ۱۱۵ ..... ۳.۷.۱.۱- اندکسیکال بودن (نمایه نگری)
- ۱۱۶ ..... ۳.۷.۱.۲- ابزاری بودن
- ۱۲۰ ..... ۳.۷.۱.۳- هم‌بودی (هستی - با)

- ۱۲۲ ..... ۳۷.۲- هستی - خویشتن روزمره و دیگران
- ۱۲۵ ..... ۳۷.۳- پرتاب‌شدگی و طرح‌اندازی
- ۱۲۷ ..... ۳۷.۴- واقع‌بودگی
- ۱۲۸ ..... ۳۸- هستی - در و ساخت اگزیستانسیال آن‌جا
- ۱۲۹ ..... ۳۸.۱- دا - زاین [هستی آن‌جا] هم‌چون حالت ذهنی
- ۱۳۱ ..... ۳۸.۲- دا - زاین [هستی آن‌جا] هم‌چون فهم
- ۱۳۵ ..... ۳۸.۳- دا - زاین [هستی آن‌جا] و گفتار. زبان
- ۱۳۷ ..... ۳۸.۴- هستی روزمره‌ی آن‌جا [دا]
- ۱۳۸ ..... ۳۸.۴.۱- هرزه‌درایی
- ۱۳۹ ..... ۳۸.۴.۲- کنجکاوی
- ۱۴۱ ..... ۳۸.۴.۳- ابهام
- ۱۴۲ ..... ۳۸.۴.۴- تنزل
- ۱۴۳ ..... ۳۹- پروا هم‌چون هستی دازاین
- ۱۴۵ ..... ۳۹.۱- ترس آگاهی
- ۱۴۹ ..... یادداشت‌های بخش سوم

#### بخش چهارم: مؤخره و نتیجه‌گیری

- ۱۵۸ ..... ۴.۱- درک ارسطو از «پرسش از هستی» در کتاب متافیزیک
- ۱۶۰ ..... ۴.۲- هایدگر و بحث از کلمه‌ی «هستی» در کتاب درآمدی به متافیزیک
- ۱۶۶ ..... یادداشت‌های بخش چهارم
- ۱۶۷ ..... منابع فارسی و عربی
- ۱۷۲ ..... منابع انگلیسی

## بخش نخست: مقدمه

ملاحظات مقدماتی

هایدگر و «طرح پرسش از هستی»

هدف پژوهش حاضر

روش پژوهش

منابع و چگونگی استفاده از آنها



## مقدمه

اما حتا این واقعیت که ما سال‌های سال وقت خود را به نحوی مؤثر  
وقف بررسی رساله‌ها و نوشته‌های متفکران بزرگ می‌کنیم،  
تضمینی بر این نیست که ما خود به تفکر می‌پردازیم یا حتا قادریم که تفکر را بیاموزیم.  
مارتین هایدگر (معنای تفکر چیست؟، ص ۱۳)

اندیشه‌ای که واقعاً بی‌مسأله باشد احتمالاً آموزش‌پذیر هم نیست.  
نیکلای هارتمان<sup>۱</sup> (بنیاد هستی‌شناختی، ص ۱۶)

### ۱.۱ - ملاحظات مقدماتی

مارتین هایدگر<sup>۲</sup> در درسگفتارهای زمستانی ۱۹۵۱-۵۲ هنگامی که در مورد «زمان»<sup>۳</sup> بحث می‌کند  
با قاطعیتی که نشأت گرفته از سال‌ها اندیشیدن اوست می‌گوید «در تمامی متافیزیک امری بنیادین و در  
اصل شالوده‌ی خاص متافیزیک، نااندیشیده باقی می‌ماند. بنا به همین دلیل است که ما در نهایت باید

- 
1. Hartmann Nicolai (1882-1950)
  2. Heidegger, Martin (1889-1976)
  3. Time

بگوییم تا زمانی که متافیزیکی فکر می‌کنیم، هنوز و هم‌چنان فکر نمی‌کنیم» (۱۳۸۶ا، ص ۸۳). هنگامی که درباره‌ی موضوعی می‌اندیشیم (مفهوم «زمان» در قطعه‌ی یاد شده) خواستگاه آن اندیشه سمت و سوی فکری ما را تعیین خواهد کرد و البته باید چنین هم باشد. یعنی آن پاسخی که متفکران پیش از نیچه<sup>۱</sup> به پرسشی که در مورد چگونگی «زمان» طرح شده است، می‌دهند تصور وی را نیز از «زمان» تعیین می‌کنند و بر همین منوال، استنباط‌های هر متفکری از «زمان» نیز بر پایه‌های اندیشه‌های اسلاف خود استوار می‌شود. اما چه چیز موجب می‌گردد که هایدگر این چنین بر «متافیزیک»<sup>(۱)</sup> بتازد؟ و بر این سیاق تا آنجا پیش رفت که رورتی<sup>۲</sup> درباره‌ی او بگوید «هایدگر بیشتر عمر خود را صرف بخشیدن بار معنایی منفی به اصطلاح «متافیزیک» کرد» (۱۳۸۵، ص ۲۱۸).

هایدگر برای درآمدی که در سال ۱۹۴۹ بر کتاب *متافیزیک چیست؟* نوشت (خود درسگفتار *متافیزیک چیست؟* در سال ۱۹۲۹ به مناسبت انتصاب به جانشینی هوسرل<sup>۳</sup> در دانشگاه فرایبورگ ارائه شده بود)، عنوان *بازگشت به بنیاد متافیزیک* را انتخاب کرد. در ابتدای درآمد، هایدگر، عبارتی از نامه‌ی دکارت<sup>۴</sup> به مترجم فرانسوی کتاب *اصول فلسفه* را بازگو می‌کند «پس کل فلسفه مانند درختی است که ریشه‌ی آن متافیزیک، تنه‌ی آن فیزیک و شاخه‌های آن که از این تنه روئیده، تمام علوم دیگر است» (دکارت، ۱۳۷۶، ص ۲۱۷). هایدگر در ادامه پرسش‌هایی از این دست را مطرح می‌کند: ریشه‌ها، و در نتیجه کل درخت، مایه‌های مغذی و نیروی خود را از کدامین زمین برمی‌گیرند؟ و اساساً متافیزیک از بن و بنیاد چیست؟ پاسخی که هایدگر به این پرسش‌ها می‌دهد تکرار همان پاسخی است که مبسوط‌تر در کتاب *سترگ خود، هستی و زمان*<sup>۵</sup> به آن پرداخته بود؛ کار متافیزیک آن است که «به هستی چونان هستی<sup>۶</sup> می‌اندیشد» (۱۳۸۵، ص ۱۳۱). از دید وی در کل تاریخ متافیزیک، فیلسوفان به جای آن‌که به «هستی» بپردازند، به هستندگان پرداخته‌اند و هستی را فراموش کرده‌اند و این‌گونه روشی که آنان اختیار کرده‌بودند، به سبب شیوه‌ی تفکری که ناظر به هستنده است، نادانسته نقش

- 
1. Nietzsche, Friedrich Wilhelm (1844-1900)
  2. Rorty, Richard
  3. Husserl, Edmund (1859-1938)
  4. Descartes, Rene (1596-1650)
  5. Being and Time
  6. Being as being

سدی را ایفا می‌کند که آدمی را از نسبت اصیل و آغازین هستی با ذات انسان باز می‌دارد. در واقع «حقیقت هستی» همان بنیادی است که ریشه‌ی درخت فلسفه در آن ایمن می‌ماند، هرچند متافیزیک هنگامی که از هستی سخن می‌گوید، مرادش چیزی جز هستندگان یا در نهایت هستی این هستنده‌ها نیست. زبان و بیان متافیزیک از آغاز به شیوه‌ای شگفت در این مسیر اشتباه، هستی را با هستندگان یکی گرفته است و چون «متافیزیک از آن رو که از هستنده چونان هستنده پرسش می‌کند، در [قلمرو] هستنده‌ها [پای در گل] می‌ماند و از رویکرد به هستی چونان هستی وامی‌ماند» (همان، ص ۱۳۳). هایدگر معقد است «انسان تا زمانی که حیوان ناطق<sup>۱</sup> باقی بماند، حیوان متافیزیکی<sup>۲</sup> نیز خواهد بود» (همان، ص ۱۳۵). می‌توان گفت هایدگر برای این می‌خواهد به بنیاد متافیزیک برگردد تا خودِ هستی را یادآوری کند و از این طریق همزمان با تغییر در ذات انسان، موجب دگرگونی در متافیزیک شود. چنین شیوه‌ای است که در کتاب *هستی و زمان* با دقت موشکافی می‌گردد.

## ۱.۲- هایدگر و «طرح پرسش از هستی»<sup>۳</sup>

هایدگر کتاب *هستی و زمان* را با عبارات حیرت‌انگیزی از افلاطون<sup>۴</sup> آغاز می‌کند «چه، آن‌چه پیداست آن است که هرچه باشد از دیرباز شما هرگاه لفظ *هستنده*<sup>۵</sup> را به‌کار می‌بردید با آن‌چه از این لفظ مراد می‌کنید آشنا بوده‌اید. ولی ما که می‌پنداشتیم که این لفظ را می‌فهمیم اکنون گیج شده‌ایم» (افلاطون، سوفیستس<sup>۶</sup>، ۲۴۴a). در گزیده‌گفتار بالا مرجع ضمیر شما «سوفسطاییان» و مرجع ضمیر ما «بیگانه و نه‌تئوس»<sup>۷</sup> است. رساله‌ی سوفیستس درباره‌ی شناخت سوفسطاییان است، اما روش دیالکتیکی افلاطون متن محاوره را در مسیر پرسش از هستی قرار می‌دهد. «هایدگر با افلاطون موافق است که هر کسی باید به معنایی بداند که وقتی درباره‌ی چیزی می‌گوید «آن هست»، چه مقصودی

- 
1. Animal rationale
  2. Animal metaphysicum
  3. Formulation of question of Being
  4. Plato (428-348 Bc)
  5. Sophistes
  6. Theaitetos

دارد» (حنایی کاشانی، ۱۳۷۵ ص ۱۸۳). پس از نقل سخن افلاطون که فراتر از پیش‌عنوان به شمار می‌آید، هایدگر می‌گوید «آیا در این زمانه پاسخی به این پرسش داریم که به‌راستی از واژه‌ی «هستنده» چه مراد می‌کنیم؟ به هیچ وجه. پس، جای آن دارد که طرح پرسش در باب معنای هستی<sup>۱</sup> را تازه کنیم» (Epigraph, SZ1, BT19).<sup>(۳)</sup> هایدگر در پی این نیست که نظامی برای هستی بنیان نهد بلکه در جستجوی «معنای هستی» است هر آن معنایی که در زبان و فهم متعارف ما می‌تواند داشته باشد نه آن‌که خود را در ورای هستی قرار دهد «و جستجوی<sup>۲</sup> ما آن‌گاه که در باب معنای هستی می‌پرسیم جستجویی «ژرف»<sup>۴</sup> نمی‌گردد تا چیزی را از پس پشتِ هستی پیدا کند، بلکه درباره‌ی خودِ هستی [هستی فی‌المنفاه]<sup>۴</sup> است» (SZ152, BT193). هایدگر از همان آغاز کتاب هستی و زمان ما را با پرسش‌هایی روبرو می‌کند که هدف رساله‌ی وی به شمار می‌آیند و شگفتی به نسبت جهان، که سرآغاز فلسفه است، را دوباره مطرح می‌کند «اما آیا امروزه ما حتی از ناتوانی خود در فهم عبارت «هستی» به حیرت می‌افتیم؟ نه به هیچ وجه» (Epigraph, SZ1, BT19). پس از آن‌که به صفحه‌ی دوم کتاب هستی و زمان می‌رویم، درآمد کتاب شروع می‌گردد. عنوان کلی درآمد «ایضاح<sup>۵</sup> پرسش از معنای هستی» است. این درآمد خود شامل بر دو بخش است که با ارقام رومی شماره‌گذاری شده‌اند و هر شماره نیز عنوانی دارد. عنوان بخش‌های درآمد «ضرورت، ساختار و اولویت پرسش از هستی»<sup>۶</sup> و «تکلیف دوسویه در واشکافی پرسش از هستی؛ روش جستجو و طرح کلی آن»<sup>۷</sup> است. هر یک از این بخش‌ها به قسمت‌های فرعی‌تری تقسیم می‌شوند. این قسمت‌ها را با شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ و... مرتب شده‌اند.<sup>(۴)</sup>

بند ۱ درآمد دارای این عنوان است «ضرورت به روشنی بازگفتن پرسش از هستی».<sup>۸</sup> هایدگر در واقع شاهکار خود را با این جملات شروع می‌کند «این پرسش را امروزه به دست فراموشی سپرده‌اند،

- 
1. The question of the meaning of Being
  2. Investigation
  3. Deep
  4. Being itself
  5. Exposition
  6. The necessity, structure, and priority of the question of Being
  7. The twofold task in working out the question of Being, Method and design of our investigation
  8. The necessity for explicitly restating the question of Being

هرچند زمانه‌ی ما را هم‌چون پیشرفتی در تأیید متافیزیک برمی‌شمرند» (&1, SZ2, BT21). در روزگار ما آنچه را که افلاطون «نبرد غول‌ها بر سر هستی» (سوفیست، ۲۴۶a) می‌نامد دیگر برایمان پرسشی ایجاد نمی‌کند. اما این نسیان ناشی از چیست؟ آیا در دوران تفکر بشر این پرسش با محدودیت و سانسور همراه بوده است؟ اگر قرار است که «پرسش از هستی» وضوح یابد، راه حل چیست؟ هایدگر معتقد است که «تا ویران‌سازی فرادش<sup>(۱)</sup> هستی‌شناختی را به انجام نرسانیم، پرسش از هستی نیز به انضمام راستین خود نخواهد رسید» (&6, SZ26, BT49). بر این اساس هایدگر به این نتیجه می‌رسد که فراموشی هستی ناشی از پاسخ‌هایی است که از افلاطون تا هگل<sup>۱</sup> به این پرسش داده شده و به صورت جزم‌هایی در آمده که ما را از طرح دوباره‌ی پرسش معاف می‌کند. پرسش از هستی در بطن پژوهش‌های افلاطون و ارسطو قرار داشته و موجب بالیدن آن‌ها شده است هرچند تلاش‌های متفکران یونان باستان تا به «منطق»<sup>(۲)</sup> هگل برسد رتوش‌کردن<sup>۲</sup> ها و جرح و تعدیل‌های بسیاری به خود دیده و موجب شده است که دستاوردهای روزگار پیشین را که «از طریق جد و جهد تمام در تفکر از پدیدارها<sup>۳</sup> فراچنگ آمده بود» (&SZ2, BT21)، اگرچه هنوز ابتدایی می‌نمود، به امری پیش‌پافتاده و عادی مبدل کند.

پرسش از معنای هستی در نگاه نخست شاید ملال‌آور به نظر آید. ما روزانه بارها در سخن‌گفتن خود فعل «هستن»<sup>۴</sup> را به کار می‌بریم بی‌آنکه خود متوجه باشیم. «هستی» تنها واژه‌ای در میان فرهنگ واژگان ما نیست بلکه فراتر از آن ما را قادر به سخن‌گفتن می‌سازد و به همین دلیل است که هایدگر می‌گوید «ما هنگامی که می‌خواهیم از این فعل صرف‌نظر کنیم و چیز دیگری به جای آن به کار بریم خود را در زحمت می‌بینیم و بالاخره پی می‌بریم که باید به همان اکتفا کنیم» (2000, EM 64, IM 89). هایدگر به ما می‌گوید که در این زمانه تعریف «هستی» را بدیهی در نظر می‌گیرند و در به‌کارگیری آن هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهند درحالی‌که به دلیل ابهام و مستوری که فیلسوفان باستان در به‌کار بردن «هستی» داشتند آن‌ها را پیوسته نگران و مشوش می‌ساخت اما

- 
1. Georges Friedlich Hegel (1770-1831)
  2. Retouching
  3. Phenomena
  4. To be

«اکنون چنان شده است که در وضوح<sup>۱</sup> و خودپیدایی<sup>۲</sup> [هستی را] از روز روشن تر می گیرند، چندان که اگر کسی هنوز در پرسش از آن اصرار ورزد، به خطا در روش<sup>۳</sup> متهمش می کنند» ( &1, SZ1, BT21).

هایدگر در قسمت یکم درآمد، سه دسته پیش فرض (یا پیش داوری)<sup>۴</sup> را که موجب گردیده اند در روزگار ما پرسش از هستی فاقد ضرورت بنمایاند، را ذکر می کند. سابقه‌ی این پیش فرض‌ها، را باید در خود هستی‌شناسی<sup>۵</sup> باستانی جستجو کرد. نخست آن که «هستی» «کلی‌ترین»<sup>۶</sup> مفهوم است. هایدگر در تأیید سخن خویش، بلافاصله، جملاتی را از ارسطو<sup>۷</sup> و توماس آکویناس<sup>۸</sup> نقل می کند. هایدگر جمله‌ی ارسطو را بدون ترجمه می آورد.<sup>(۷)</sup> ارسطو در کتاب بتای متافیزیک در یازدهمین مسأله‌ی دشوار به این مبحث می پردازد که «هستنده (موجود) کلی‌ترین مفهوم است» (۱۰۰۱ الف ۲۱). در ادامه جمله‌ی توماس آکویناس را این‌گونه ترجمه می کند «فهم هستی پیشاپیش آنچه را که ما در هستندگان درمی یابیم، شامل می شود» (&1, SZ3, BT22). بیایید ابتدا از گفته‌ی آکویناس آغاز کنیم. سنت توماس عقیده دارد که «ما باید علم خود را به اشیای بسیط از طریق اشیای مرکب بدست آوریم و به آنچه که ماتقدم است از طریق آنچه که موخر است نایل شویم، تا جریان یادگیری<sup>(۸)</sup>، چنان که باید و شاید، با آنچه آسان‌تر است شروع شود. به همین دلیل ما باید از معنای «هستنده» شروع کرده و به معنای «ذات»<sup>۹</sup> برسیم» (۱۳۸۲، ص ۵۷). سنت توماس در این باره می گوید وقتی از چیستی هستنده‌های اطراف خود پرسش می کنیم، به پاسخی می رسیم که همه‌ی هستنده‌ها تحت مقوله‌ی جوهر یا یکی از اغراض نه‌گانه‌ی<sup>(۹)</sup> آن قرار می گیرند اما چه چیز است که همه‌ی مقولات در آن مشترکند؟ «ذات باید به معنای چیز مشترکی در همه‌ی طبایع باشد که بواسطه‌ی آن [ذات مشترک] هستنده‌های مختلف در اجناس و انواع مختلف اندراج می یابند، چنان که مثلاً، انسانیت ذات انسان

1. Clarity
2. Self-evidence
3. Error of method
4. Presuppositions
5. Ontology
6. Most universal
7. Aristotle (384-322 Bc)
8. Thomas Aquinas, Saint (1225-1274)
9. Essence

است، و در باب سایر اشیاء نیز وضع بر همین منوال است» (همان، ص ۵۸). هایدگر عقیده دارد که توماس آکویناس هستی را همان ذات می‌گیرد،<sup>(۱۰)</sup> و چون هستندگان بر حسب جنس و نوع<sup>۱</sup> در بیان می‌آیند، پس «کلیت» هستی کلیت جنس نیست. «کلیت» هستی از کلیت هر جنسی «فرا می‌گذرد»<sup>۲</sup>، هرچند ارسطو با جنس دانستن هستی مخالف است و به صراحت در متافیزیک می‌گوید «هستی گونه‌ای جنس نیست» (بتا، ۹۹۸ ب ۲۲)، اما سابقه‌ی ذات دانستن «هستی» ریشه در فلسفه‌ی ارسطو دارد، زیرا ارسطو آن دسته از هستنده‌های واقعی، که شایسته‌ی اطلاق نام هستی بر آن‌ها هستیم، را جوهرهای نخستین می‌داند، «مقصود من از صورت (eidos) ذات هر چیزی و جوهر نخستین آن است» (متافیزیک، زتا، ۷، ۱۰۳۲ ب ۲).

هایدگر معتقد است که هرچند ارسطو اساسی نو برای هستی‌شناسی بنیان نهاد، اما نتوانست ارتباط‌های درونی مقولات را آشکار کند. «به نزد ارسطو، وحدت این «کلی» متعالی<sup>۳</sup>، بر خلاف کثرت اجناس عالی‌ای که در مورد چیزها مصداق دارد، به منزله‌ی وحدت تشکیکی<sup>۴</sup> بود» (SZ3, BT22, &1). این مسأله در قرون وسطی نیز وضوح نمی‌یابد و سرانجام هنگامی که هگل «هستی» را به عنوان «امر بی‌واسطه‌ی نامتعیین»<sup>۵</sup> تعیین و تعریف می‌کند<sup>(۱۱)</sup> از همان منظر هستی‌شناسی یونانیان به مسأله نگاه می‌کند با این تفاوت که طرح ارسطویی وحدت هستی<sup>۶</sup> و تقابل آن با کثرت «مقولات» صادق بر چیزها را فراموش می‌کند. هایدگر در ادامه نتیجه می‌گیرد هنگامی که می‌گوییم هستی کلی‌ترین مفهوم است، این به آن معنی نیست که روشن‌ترین مفهوم و بی‌نیاز از هرگونه بحث نیز باشد بلکه موجب می‌گردد که هستی تاریک‌ترین مفهوم گردد.

دومین پیش‌فرضی که هایدگر عنوان می‌کند این است که «مفهوم «هستی» تعریف ناپذیر است» (SZ4, BT23, &1). وی می‌گوید این حکم از کلیت برین<sup>۷</sup> هستی استنتاج شده‌است و به حق نیز

1. Class and genus
2. Transcend
3. Transcendental universal
4. Unity of analogy
5. The indeterminate immediate
6. Unity of Being
7. Supreme universal

چنین است، زیرا اگر بپذیریم که «تعریف<sup>۱</sup> از جنس قریب و فصل مقوم حاصل می‌آید»<sup>(۱۱)</sup> و با نسبت دادن واژه‌ی هستنده به هستی نمی‌توان «هستی» را تعریف کرد و چون هستی، کلی‌ای برتر از خود ندارد تا بتوان جنس و فصل قریب آن را تعیین نمود پس نمی‌توانیم «هستی» را تعریف و در واقع تحدید کنیم. اما آیا می‌توان نتیجه گرفت که «هستی» دیگر هیچ مسأله‌ای<sup>۲</sup> را مطرح نمی‌کند؟ به هیچ وجه. آنچه برای ما معلوم می‌شود این است که «تعریف» را نمی‌توان در مورد هستی به کار برد زیرا «تعریف» در منطق سنتی و آن‌هم در هستی‌شناسی باستانی ریشه دارد. اما این تعریف‌ناپذیری هستی، پرسش از معنای هستی را از بین نمی‌برد بلکه ما را به این پرسش فرا می‌خواند.

سومین پیش‌فرض را این‌گونه انگاشته‌اند: «هستی» مفهومی بدیهی‌التصور [خودپیدا]<sup>۳</sup> است (SZ4, BT23, &1). در کنش و واکنش‌های روزانه، در هر رفتاری با هستندگان و در هر مناسبتی که با خود داریم، واژه‌ی هستی به کار می‌رود و این لفظ «بی‌نیاز از قیل و قال افزون‌تر» فهمیده می‌شود. گزاره‌های «آسمان آبی است»، «من شادمان هستم» و مانند این‌ها برای هرکس فهم‌پذیرند. هایدگر این‌گونه شناخت<sup>۴</sup> را فهم‌پذیری<sup>۵</sup> می‌نامد و آن را ناشی از فهم‌ناپذیری می‌داند زیرا در هر نسبتی با هستندگان چونان<sup>۶</sup> و در هرگونه هستی‌ای به سوی هستندگان چونان<sup>۷</sup> هستی پیشاپیش رمزی نهفته است و همین‌که ما همیشه در نوعی از فهم هستی زندگی می‌کنیم، معنای هستی را در تاریکی فرو می‌رود و این خود به اولویت‌دادن به پرسش از معنای هستی ضرورت می‌بخشد.

### ۱.۳- هدف پژوهش حاضر

مسأله‌ای که هایدگر پژوهش خود را در کتاب هستی و زمان با آن آغاز می‌کند بی‌شبهت با آغاز کتاب گامای متافیزیک نیست. ارسطو در آن‌جا می‌گوید «دانشی هست که به هستی چونان هستی و

- 
1. Definition
  2. Problem
  3. Self-evident
  4. Recognizing
  5. Average kind of intelligibility
  6. Entities as entities



اعراض ذاتی آن، به خودی خود، نگرش دارد» (۱۰۰۳ الف ۲۳ - ۲۲). هایدگر در اوایل جوانی کتاب درباره‌ی معانی چندگانه‌ی هستی در اندیشه‌ی ارسطو<sup>۱</sup> نوشته‌ی برنتانو<sup>۲</sup> را خواند. هایدگر خود این «آشنایی را نقطه عطفی در زندگی فکری خود می‌داند» (1972, p.74). و درباره‌ی تأثیر این کتاب بر اندیشه‌ی هایدگر جمله‌ای رساتر از گفته‌ی خود او نمی‌توان یافت «این اثر نخستین متن فلسفی بود که من از طریق آن بارها و بارها کار خود را از سر گرفتم» (Brentano, 1975, p.xii). برنتانو، در کتاب معانی چندگانه‌ی هستی در اندیشه‌ی ارسطو، با توجه به کتاب *متافیزیک* ارسطو، برای هستی چهار معنی را ذکر می‌کند. برنتانو در آغاز فصل یکم این گفته‌ی ارسطو را بهانه‌ای برای شروع می‌گیرد «هستی به گونه‌های بسیار گفته می‌شود»<sup>۳</sup> (متافیزیک، گاما، ۲، ۱۰۰۳ الف ۳۳). و در ادامه می‌گوید «ارسطو در کتاب‌های ششم (اپسیلن) و هفتم (زتا)<sup>(۱۳)</sup> و در جاهای بسیار دیگری این مطلب را تکرار می‌کند» (Brentano, 1975, p,3). آن چهار معنی که برنتانو برای هستی ذکر می‌کند بدین صورت است که «یک نوع از هستی، هستی بالعرض<sup>۴</sup> است، و دیگری هستی به معنای صادق بودن<sup>۵</sup> که نقیض آن نیستی است یعنی هستی به معنای کاذب بودن<sup>۶</sup>، وانگهی، نوع دیگری از هستی است که به مقولات<sup>۷</sup> تقسیم می‌شود، و علاوه بر تمام این‌ها هستی بالقوه و بالفعل<sup>۸</sup> است» (ibid, p.4). مطالعه‌ی کتاب برنتانو هایدگر را به این اندیشه فرو برد که چه مفهومی این معناهای چندگانه را وحدت می‌بخشد «این پرسش توجه من را به خود جلب کرد: هرگاه هستی در معناهای بسیار انگاشته شود، پس معنای بنیادین و راهنمای خود آن چیست؟ هستی به چه معناست؟» (Heidegger, 1972, ) (p.74). سال‌ها بعد از مطالعه‌ی کتاب برنتانو، «هایدگر در نامه‌ای به ریچاردسون<sup>۹</sup> در سال ۱۹۶۲، تأیید می‌کند که بارها از معانی چندگانه‌ی هستی، که در اثر برنتانو بر پایه‌ی تفکر ارسطو تنظیم شده بود، متحیر مانده و از خود پرسیده است، آن‌چه این تعینات گوناگون هستی را وحدت می‌بخشد چیست؟

- 
1. On The Several Senses of Being in Aristotle
  2. Brentano, Franz (1837 – 1917)
  3. Being is said in various ways
  4. Accidental being [ on kata symebekos]
  5. Being true [on hos alethes]
  6. Being false [me on hos alethes]
  7. Categories
  8. Potential and actual [dynamei kai energeia] being
  9. Richardson, William

و این [پرسش] او را به پرسش ژرف‌تری سوق داده که هستی چونان هستی (نه صرفاً هستنده چونان هستنده) تعیین خود را از کجا کسب می‌کند؟» (Moran, 2002, p.201). این پرسش‌های بنیادین همه‌ی زندگی با هایدگر خواهند بود. تلاش در فکری هایدگر در دوره‌های مختلف را می‌توان جستجویی برای نزدیک شدن به پاسخ آن‌ها دانست. شاید بتوان گفت تفکر بنیادین هایدگر و به ویژه چراجویی‌های شگفت وی از نحوه‌ی هستی، همان که همه‌ی ما و حتی فیلسوفان بدیهی‌اش می‌پنداشتند، موجب شهرت وی گشته‌اند. البته باید در نظر داشت از همان ابتدا هایدگر، حتی آن زمان که هستی و زمان را هم ننوشته بود، اندیشه‌ی وی بسیاری را به دانشگاه ماربورگ<sup>۱</sup> می‌کشاند و «به قول هانا آرنت<sup>۲</sup> نام هایدگر در سرتاسر آلمان هم‌چون آوازه‌ی شاهی پنهان دهان به دهان می‌گشت» (ibid, p.205).

اگر تاکنون دقت کرده باشید، من برای ورود به دوران فکری هایدگر در کتاب هستی و زمان، پیشینه‌ی فکری وی را کندوکاو می‌کنم. هنگامی که اعترافی ساده‌ای از هایدگر رادرباره‌ی خودش خواندم، در این جستجوها اندکی تردید کردم. هایدگر در سال ۱۹۲۷ یعنی در همان سال انتشار هستی و زمان به زبان آلمانی، در نامه‌ای به کارل لوویت<sup>۳</sup> در تاریخ ۲۰ آگوست ۱۹۲۷ نوشت «راستش را بخواهید، نحوه‌ی تکامل [فکری] من برای خودم اصلاً جالب نیست» (Polt, 1999, p.10). یا در جایی دیگر و در نامه‌ای به تاریخ ۱۹ آگوست ۱۹۲۱ به کارل لوویت می‌نویسد «من به من به طور مشخص و واقعی خارج از «من هستم»، خارج از ریشه‌های واقعی و فکری‌ام، محیط‌ام، نحوه‌ی زندگی‌ام و هر آنچه از این‌ها در دسترس من هم‌چون تجربه‌ی زنده‌ای که در آن زیسته‌ام قرار می‌گیرد، کار می‌کنم» (ibid, p.8). آیا برای خوانش کتاب هستی و زمان، سیر تکامل فکری هایدگر را باید مدنظر داشته باشیم؟ در پاسخ می‌توان گفت درک زمینه و زمانه‌ی ظهور هر اندیشه‌ای موجب می‌گردد که آغاز، بلوغ، انجام و احیاناً افول آن اندیشه وضوح بیشتری یابد.

- 
1. Marburg
  2. Arendt, Hannah (1906-1975)
  3. Lowith, Karl

شاید این گفته‌ی پایوت<sup>۱</sup> درست باشد که «هستی و زمان می‌تواند بدون هیچ دانشی از پس‌زمینه‌ی آن فهمیده شود» (ibid, p.10)، اما هایدگر اگر الاهیات<sup>۲</sup> نخوانده بود یا با هوسرل آشنا نمی‌شد، آیا هستی و زمان (به همین صورت فعلی) نوشته می‌شد؟ مسلماً نه. سعی من نیز بر این بوده است که نحوه‌ی شکل‌گیری «پرسش از هستی»<sup>۳</sup> را در روند فکری هایدگر در کتاب هستی و زمان نشان دهم. انتقاد هایدگر از فزادش فکری قبل از خود، من را به این مسیر سوق داد که ارسطو در کتاب پنجم (دلتا) متافیزیک، که در واقع بخش اصطلاح‌شناسی کتاب نیز به شمار می‌آید و در دیگر کتاب‌های (در واقع فصل‌های) متافیزیک، از هستی چگونه بحث می‌کند؟ انتقاد هایدگر از ارسطو بر اساس کتاب متافیزیک ارسطو شکل گرفته است. در پایان این نوشتار کوشیده‌ام با توجه به کتاب درآمندی به متافیزیک<sup>۴</sup> دیدگاه هایدگر را درباره‌ی خود «هستی» از لحاظ دستوری و ریشه‌شناسی کلمه‌ی هستی نشان دهم. بی‌گمان این رویکردی صرفاً گرامری نخواهد بود، همان‌طور که هایدگر نیز در آن کتاب چنین فکر نمی‌کند، هدف من از این کار، بسط این فرضیه است که ارسطو به دلیل محدودیت‌های زبانی تمایزی میان هستی و هستنده قایل نشده است و در نتیجه نتوانسته است از عهده‌ی آنچه که وظیفه‌ی فلسفه‌ی نخستین می‌دانست، که همانا پژوهش هستی‌چونان هستی بود، بر آید. هرچند بعدها هایدگر نشان خواهد داد حتی با درک چنین تمایزی، باز چاره‌ای نداریم و باید از راه هستنده‌ای به نام دازاین و یا دست‌کم از طریق آنچه که هستی خود بر ما منکشف می‌کند به ذات هستی راه پیدا کنیم و به همین دلیل است که هایدگر در کتاب هستی و زمان از طریق هستنده‌ای به نام دازاین به هستی می‌پردازد زیرا دازاین تنها هستنده‌ای است که هستی خود را محل پرسش قرار می‌دهد. در کتاب درآمندی بر متافیزیک نیز، هایدگر، از عهده‌ی پرداختن به هستی‌چونان هستی بر نمی‌آید و هستی را از طریق تعینات بی‌شمار آن مورد بررسی قرار می‌دهد.

- 
1. Polt, Richard
  1. Theology
  2. The question of Being
  4. Introduction to Metaphysics

پژوهش حاضر مشتمل بر دو قسمت اصلی است: علاوه بر مقدمه، که شامل دیدگاهی کلی درباره‌ی «هستی» است، در بخش اول نظریات ارسطو درباره‌ی هستی با محوریت کتاب متافیزیک، مورد کنکاش قرار خواهد گرفت. ارسطو کتاب متافیزیک را با این جمله آغاز می‌کند «همه‌ی آدمیان بالطبع خواهان دانستنند» (آلفای بزرگ، ۱، ۹۸۰ الف ۲۱). در مسیر کسب این دانایی، بالاترین مرحله‌ی معرفت مرحله‌ی شناختِ علل<sup>۱</sup> است. این مرحله به مقاصد عملی محدود نیست بلکه شناختن برای خود شناختن است و «روشن است که حکمت دانشی است که موضوعش علل و مبادی<sup>۲</sup> معین است» (همان، ۹۸۲ الف ۲-۱). ارسطو در کتاب چهارم (گاما) اعلام می‌کند که این علم با «هستی چونان هستی» سر و کار دارد. پس از آن به بررسی اندیشه‌ی ارسطو در این باره می‌پردازم که چگونه هستی در فلسفه‌ی ارسطو معانی متفاوت می‌یابد. همان‌طور که در مقدمه اشاره شد هایدگر از آن فرادش فکری که بر فلسفه سایه انداخته است، انتقاد می‌کند. در بخش دوم در پی این نکته خواهم بود که هایدگر خود از هستی چه برداشتی دارد. وی در آغاز پیش‌گفتار هستی و زمان، مسأله‌ای به ظاهر ساده را بنیادین خواند «معنای هستی چیست؟». هایدگر معتقد است که در تاریخ فلسفه، «هستی» به «هستی هستندگان» تقلیل یافته و معنای آن به فراموشی سپرده شده است. در پایان این پژوهش می‌خواهم از طریق پرداختن به تفکر هایدگر در کتاب درآمدی به متافیزیک، رویکرد نسبتاً جدید وی را نسبت به پرسش از هستی ارزیابی کنم.

این پژوهش از نوع نظری است و به روش توصیفی - تحلیلی صورت خواهد گرفت. یعنی اطلاعات و مواد اولیه را به روش کتابخانه‌ای گردآوری کرده و سپس به تحلیل محتوایی آن اطلاعات به یاری نظرات اندیشمندان، خواهم پرداخت. اما آنچه واضح است روشی که به کار می‌برم تنها یک «متن‌گرایی»<sup>۳</sup> صرف نیست. من «متن‌گرایی» را آن دیدگاهی می‌دانم که بر اساس آن نظریات را به تمامی و تنهایی می‌توان از طریق متونی شناخت که این نظریات در آن‌ها صورت‌بندی شده‌اند.

- 
1. Causes
  2. Certain and causes and principles
  3. Textualism